

بررسی مقایسه‌ای مردم‌سالاری دینی در نگاه آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله شمس‌الدین

غلامرضا خواجه سروی*

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱/۱۸ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۱۳)

چکیده

مردم‌سالاری دینی از جمله مقولاتی نیست که مسلمانان برای نخستین بار از طریق تجربه مغرب زمین با آن آشنا شده باشند، بلکه تجربه صدر اسلام، حاکی از این است که مسلمانان از گذشته با آن آشنا بوده‌اند. که حکومت پیامبر (ص) چند سال حکومت امام علی علیه‌السلام شاهی بر این مدعاست. با پیروزی انقلاب اسلامی بار دیگر دانشوران مسلمان به این مقوله توجه کردند. در همین راستا رهبران جمهوری اسلامی با الگوگیری از حکومت نبوی و علوی تجربه‌ای جدید پیش‌روی جهانیان گذاشته‌اند. در آن سوی مرزها هم دانشمندان اسلامی به این موضوع پرداخته‌اند. از این رو در این پژوهش با روش تحقیق توصیفی-تحلیلی به مقایسه نظر آیت‌الله خامنه‌ای در جایگاه رهبر جمهوری اسلامی ایران و آیت‌الله شمس‌الدین - از اندیشمندان جهان عرب - پرداخته و از آنجا که تبیین جایگاه مردم در حکومت، بستگی تامی به نوع تفسیر و چگونگی تبیین نظریه حکومت اسلامی دارد، ابتدا مروری بر دیدگاه آن دو درباره حکومت اسلامی داشتیم و سپس به مقایسه‌ی دیدگاه‌های ایشان درباره‌ی مردم‌سالاری دینی پرداخته‌ایم. همچنین در این مقاله اشاره نمودیم که در باب حکومت اسلامی در عصر غیبت، نگرش این دو اندیشمند، نسبت تباین دارد.

واژگان کلیدی: آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله شمس‌الدین، حکومت اسلامی، فقها، مردم‌سالاری،

عصر غیبت

مقدمه

اصل اهمیت شرکت مردم در سرنوشت خود و جایگاه مردم در حکومت، جای هیچ شک و تردیدی ندارد، شرکت مردم در سرنوشت خود از مهم‌ترین اصول دموکراسی است تا آنجا که عده‌ای دموکراسی را در همین اصل منحصر کرده و آن را به حکومت مردم به‌دست مردم و برای مردم تعریف کرده‌اند (کوهن، ۱۳۷۳: ۲۱).

حکومت اسلامی در مسئله مردم‌سالاری دینی با چالش بسیار مهمی روبرو است؛ زیرا با توجه به اینکه در حکومت اسلامی، حکومت خود را به مکتب اسلام ملتزم می‌داند و تمامی مقررات و قوانین آن در چارچوب ضوابط مکتب تنظیم می‌شود و زمامداران نیز با توجه به شرایط تعیین شده از سوی آن مکتب انتخاب می‌شوند، این سؤال خودنمایی می‌کند که مردم در حکومت اسلامی چه نقش و جایگاه و شأنی دارند و چگونه می‌توان میان حکومت اسلامی با مردم‌سالاری و شرکت مردم در سرنوشت خود سازگاری ایجاد کرد؟ در این پژوهش در پی آنیم که دیدگاه دو تن از نظر نظریه‌پردازان حکومت اسلامی در عصر حاضر را در موضوع مردم‌سالاری دینی بررسی و مقایسه کنیم؛ از آنجایی که تبیین جایگاه مردم در حکومت بستگی تامی به نوع تفسیر و چگونگی تبیین نظریه حکومت اسلامی دارد، برای روشن‌تر شدن پایه‌های مردم‌سالاری دینی در نظریه سیاسی این دو عالم بزرگوار، مروری بر دیدگاه آن دو درباره مبانی این فکر و در واقع مردم‌سالاری دینی خواهیم داشت؛ بنابراین مباحث این پژوهش در چهار بخش تنظیم شده است: یکی چارچوب تحلیلی مردم‌سالاری دینی که مبنایی برای نوع نگرش ما به مردم‌سالاری دینی در این مقاله است. دیگری مردم‌سالاری دینی در نگاه آیت‌الله خامنه‌ای؛ در مرحله بعد مردم‌سالاری دینی را در نگاه آیت‌الله شمس‌الدین بررسی کرده و در پایان به مقایسه آن دو خواهیم پرداخت.

چارچوب بحث

قبل از بررسی مردم‌سالاری از منظر این دو اندیشمند، در ابتدا لازم است رویکرد نظری در خصوص مردم‌سالاری، نگاه‌های مختلف به آن به‌خوبی تبیین شود تا بر این مبنا و براساس رویکرد منتخب، بتوان مفهوم مردم‌سالاری دینی را از نظر رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله محمد مهدی شمس‌الدین به‌خوبی شرح داد.

رویکرد نظری

در رویکرد نظری به دنبال بررسی و تحلیل نوع نگاه‌ها در خصوص امکان یا عدم امکان

مفهوم مردم‌سالاری دینی هستیم؛ از این رو نظر و دیدگاه‌های مربوط را در ادامه ذکر می‌کنیم:

الف) رویکرد امتناع مردم‌سالاری دینی

این نگاه قائل بدان است که مردم‌سالاری بر اساس یک الگوی نظام سیاسی است از این رو چون بر پایه یک فلسفه سیاسی - اجتماعی خاصی پی‌ریزی شده است، ترکیب مردم‌سالاری دینی، ترکیبی ناسازوار است. صاحبان این رویکرد می‌گویند: چون اساس مردم‌سالاری بر مبنای فلسفه لیبرالیسم بنیان نهاده شده است، ارزش‌های آن‌هم لیبرالیستی است پس چگونه می‌توان بین لیبرالیسم و اسلام جمع کرد؟ می‌گویند که اسلام ارزش‌ها و اصول نظری متفاوتی در مقایسه با لیبرالیسم دارد که بر پایه آن‌ها با آموزه‌هایی مثل اومانیزم، آزادی لیبرالیستی و سکولاریسم متضاد و در عمل مخالف است... نحله‌های فکری مختلفی در این رویکرد وجود دارند که وجه مشترک همه آن‌ها را شاید بتوان انگیزه دفاع از دین و حفظ خلوص دین دانست. این افراد که برخی از آن‌ها روشنفکران مسلمان می‌باشند، برای این رویکرد استدلال‌هایی مبنی بر اینکه، احکام دینی اسلام آن‌قدر غنای حکومتی و حقوقی ندارد که توانایی جواب به مسائل حکومتی دنیای مدرن را داشته باشد، اقامه می‌کنند (عابدینی، ۱۳۸۵: ۱۷۳) از سوی دیگر، این افراد بیان می‌کنند که دموکراسی و مردم‌سالاری از جمله مفاهیم فلسفه غرب است که در اسلام، سابقه ندارد (افتخاری، ۱۳۸۵: ۶۰). طرفداران این رویکرد که قائل به جدایی دین و سیاست و پیوند آن دو می‌باشند، امتناع مردم‌سالاری دینی را نه ذاتی بلکه مفهومی می‌دانند. علت اصلی اتخاذ چنین رویکرد و نتیجه‌ای، اختلاف در مفهوم دموکراسی و اسلام است (میراحمدی، ۱۳۸۸: ۶-۸).

ب) رویکرد امکان مفهومی مردم‌سالاری دینی

در این رویکرد که دیدگاه‌های مختلفی را در خود جای داده است، ترکیب مردم‌سالاری دینی، ترکیبی کاملاً سازوار است. برخی بر اساس برداشت خاصی که از دموکراسی دارند قائل‌اند که مردم‌سالاری اگرچه ریشه در سنت فکری غرب دارد ولی بیشتر یک شیوه اداره حکومت است تا یک فلسفه سیاسی - اجتماعی. این گروه از نویسندگان به پیروی کارل کوهن مفهوم مردم‌سالاری دینی را به‌مثابه روشی از دموکراسی مورد قبول یافتند (میراحمدی، ۱۳۸۷: ۱۸۹). لکن غافل از اینکه اصل تفکیک دموکراسی به‌عنوان یک روش از دموکراسی به‌مثابه یک فلسفه سیاسی - اجتماعی اشتباه بوده است. چراکه دموکراسی نه روش است و نه فلسفه سیاسی - اجتماعی، بلکه الگویی از نظام سیاسی - اجتماعی است (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۰۵). اساساً دموکراسی هم بر پایه بنیان نظری خاصی بنا نهاده شده است و هم، بیانگر شیوه و سازوکار

خاصی برای اداره حکومت است (کوهن، ۱۹۷۳: ۲۱). از این رو تفکیک روش از فلسفه سیاسی - اجتماعی کاملاً نادرست است. از آنجایی که هر دستگاه فکری و فلسفی، چارچوب خاصی برای تحلیل خود دارد و همان را به حامیان خود توصیه می‌کنند در این خصوص هم پژوهش‌هایی دیده می‌شود که بین لیبرال دموکراسی و دموکراسی سیاسی تمایز قائل شده و بر این باورند که بین اسلام و دموکراسی سیاسی اشتراک و سازگاری بیشتری وجود دارد. عبدالکریم سروش به عنوان داعیه‌دار این رویکرد، دموکراسی سیاسی را تفکیک قوامی داند فلذا آن را به نسبت لیبرال دموکراسی با اسلام سازگارتر می‌داند. البته لازم به ذکر است که مقصود سروش از اسلام، تفسیرهایی از اسلام است و نه اسلام اصیل (سروش، ۱۳۷۰: ۱۱۹). مشکل دیدگاه مزبور این است که اساساً چه دلیلی برای این تمایز وجود دارد. عده‌ای دیگر از صاحب‌نظران این حوزه بر پایه تمایز مزبور بین دموکراسی سیاسی (دموکراسی حداقلی) و لیبرال دموکراسی (دموکراسی حداکثری)، نگاهی دیگر به تحقق دموکراسی سیاسی در جامعه دینی (به عنوان نمونه در جامعه ایران) دارند. آن‌ها معتقدند اگرچه دموکراسی به همراه خود ارزش‌ها و باورهایی را حامل است لکن در صحنه عمل این اصول و ارزش‌ها را با خود نمی‌راند. به همین خاطر این افراد سعی دارند که به هنگام تحلیل، ابعاد معرفت‌شناختی را ذکر نکنند (کاشی، ۱۳۸۴: ۴۲۶-۴۲۷). در بررسی این دیدگاه ذکر این نکته ضروری است که، اگرچه معتقدند که ارزش‌های جدید، لیبرالیستی نیست ولی قطعاً با اصول لیبرالی قرابت دارد. از سوی دیگر میزان قرابت و دوری ارزش‌های جدیدی که به دنبال قرائشان از دموکراسی در جامعه حاصل می‌آید، به ارزش‌های لیبرال و اصول ثابت‌ی اسلام به خوبی توضیح داده نشده است.

از دیگر رویکردهای موجود در خصوص اثبات امکان مفهومی مردم‌سالاری دینی، رویکرد هرمنوتیکی است. در نگاه این افراد بین اسلام به عنوان یک دین متن‌محور و اسلام موجود در جوامع به عنوان یک واقعیت تفاوت است چراکه این دسته بر این باورند که، اسلام موجود در زمان کنونی در واقع قرائت علما از کتاب و سنت است (میراحمدی، ۱۳۸۷: ۱۶۱). در نگاه برخی چون مجتهد شبستری اسلام به خودی خود و خارج از تفسیرهایی که از آن صورت گرفته، قابل تصور نیست. از این رو باید از سازگاری دموکراسی با این تفاسیر سخن گفت و نه سازواری اسلام و دموکراسی. شبستری بر این عقیده است که چون حقوق اسلامی نزد مسلمانان بر اساس تعریف و تعبیر زمینی از عدالت صورت گرفته است و یک حقوق الهی به معنی واقعی کلمه نیست، پس مسلمانان می‌توانند یک حکومت دموکراتیک داشته باشند (شبستری، ۱۳۷۵: ۳۶). این رویکرد که بر اساس نوع قرائت هرمنوتیکی از مفهوم اسلام پی‌ریزی شده است، قائل است که اگر مسلمانان نوع سنت فکری خود در خصوص حقوق را که بر اساس شرایط گذشته بنیان نهاده

شده است به هنگام تضاد با دموکراسی، تغییر دهند و به سوی حکومت دموکراتیک جهت‌دهی کنند، می‌توانند دموکراسی داشته باشند (پزشکی، ۱۳۸۵: ۲۸۶-۲۸۷). درخصوص این دیدگاه ذکر چند نکته لازم است: اول اینکه این نگرش براساس نظریه هرمنوتیک شکل گرفته است بنابراین مهم‌ترین مشکل آن، چیستی معیار این نوع دموکراسی است. به عبارت دیگر چه تضمینی وجود دارد که عدم خروج از سنت اسلامی و همچنین عدم خروج مسلمانان از لباس اسلام، محقق شود؟ از سوی دیگر اگرچه این تفاسیر امروزی از اسلام مقبول و همچنین گریزناپذیرند، ولی لازمه اعتبارشان هماهنگی و تطابق با اصول و آموزه‌های اصلی و صریح دین مبین اسلام است. با توجه به مطالب مذکور به نظر می‌رسد که این دیدگاه هم نمی‌تواند آن‌گونه که باید و شاید امکان مفهومی مردم‌سالاری دینی را به خوبی شرح دهد.

رویکرد گفتمانی از دیگر رویکردهایی است که به دنبال تحلیل مردم‌سالاری دینی است. این افراد گفتمان مردم‌سالاری دینی را مجموعه‌هایی از قراردادهای زبانی می‌دانند که مناسبات انسانی را بر پایه نگاهی مردم‌سالارانه تعریف می‌کنند. در این رویکرد، مردم‌سالاری و دین هر دو دال‌هایی تهی یا دال‌هایی هستند که استعداد معناگیری در گفتمان‌های مختلف را دارند. بنابراین می‌توانند که مدلول‌های متفاوتی را به خود اختصاص دهند. این دیدگاه رابطه بین دال و مدلول را رابطه‌ای قراردادی می‌داند و نه ذاتی. به همین خاطر نمی‌توان جلوی جانشینی دو مفهوم مردم‌سالاری و دین را سد نمود، پس امکان هم‌نشینی این دو وجود دارد از این رو می‌توان از امکان مفهومی مردم‌سالاری دینی سخن گفت (تاجیک، ۱۳۸۴: ۱۲۷-۱۲۸) این دیدگاه اگرچه غنای تئوریک بالایی دارد ولی به دلیل وجود پاره‌ای از مشکلات و پیامدهایی نامطلوب، مقبول واقع نمی‌شود. چراکه در این دیدگاه، مردم‌سالاری و دین هر دو به عنوان دال‌هایی تهی و بدون مدلول جهان‌شمول و استعلایی هستند درحالی‌که هر دو مدلول‌هایی کاملاً جهان‌شمول می‌باشند. از سوی دیگر این دیدگاه با این اطلاق از کلام، امکان هم‌نشینی بین تمامی مفاهیم را بیان می‌کند درحالی‌که عدم این هم‌نشینی بین بسیاری از مفاهیم، از واضحات است. همچنین این رویکرد در تبیین کامل و خوب مردم‌سالاری دینی، عاجز است.

پ) رویکرد منتخب

پژوهش حاضر مردم‌سالاری دینی را ترکیبی سازگار می‌داند لکن این امکان مفهومی را که در فقرات پیشین در قالب نظراتی بیان شد، کافی نمی‌داند. از این رو به دنبال تحلیل خاص خود است. رویکرد منتخب نوشتار پیش رو، بر مبنای تمایز زبان‌شناختی، مفهوم از برداشت است. مفهوم شامل مؤلفه‌های اصلی یک واژه است که در گذر زمان، کاربرد آن واژه به طور مستمر در

مدلول آن حضور دارد ولی برداشت، بینش مکاتب و اندیشمندان مختلف بر اساس پیش‌فرض‌های خاص خود است که در کاربرد واژه مذکور بدان نظر دارند. درواقع برداشت تعریفی است که از یک مفهوم صورت می‌گیرد به‌همین خاطر، مفهوم واحد و برداشت‌ها متعددند. همان‌طور که ذکر شد در برداشت‌ها، افراد پیش‌فرض‌های خود را دخیل می‌دارند. از این‌رو ارزش‌هایی خاص را نیز همراه خود حمل می‌کنند که همین خود، وجه ممیزه مفهوم از برداشت است چراکه مفاهیم هیچ‌گونه ارزش‌گذاری را با خود حمل نمی‌کنند. بنابراین به‌هنگام برداشت‌های صورت گرفته، برای مفاهیم محدودیت‌هایی ترسیم می‌شود. بر این اساس می‌توان گفت مفاهیم در حد تصورند و برداشت‌ها، تصدیقات همین مفهوم و درواقع زمینه‌ساز صدور حکم برای آن می‌باشند. بر این مبنا، دموکراسی مفهومی واحد است که در طول تاریخ برداشت‌ها و تعاریف مختلفی با در نظر گرفتن پیش‌فرض‌ها از آن شکل گرفته است. بر همین اساس مردم‌سالاری دینی نیز برداشتی خاص با نظر به سنت فکری ویژه و شرایط سیاسی - اجتماعی خاصی است که مؤلفه‌ها و عناصر جوهری دموکراسی را در خود جای داده است. همان‌طور که ذکر شد، ارزش‌گذاری در سطح برداشت‌ها صورت می‌گیرد لذا دموکراسی به‌عنوان مفهومی که مردم‌سالاری از آن برداشت شده است، جنبه ارزشی ندارد. به همین خاطر به‌هنگام نسبت‌سنجی میان برداشت‌ها باید به ارزش‌ها و مبانی بینشی نظر داشت. این نسبت‌سنجی می‌تواند در دو سطح؛ نسبت برداشت‌ها با مفهوم دموکراسی و نسبت برداشت‌ها باهم، انجام شود. بر این اساس می‌توان در نظریه مردم‌سالاری دینی، مردم‌سالاری را به معنی اصلی‌اش با تکیه بر عناصر مفهومی آن، در نظر گرفت. در برداشت‌ها هم‌شکل و محتوا را از هم تفکیک نکرد بلکه، در هر کدام از برداشت‌ها، الگوی خاصی براساس محتوا و ارزش‌های خاص ارائه شود. بر این اساس، مردم‌سالاری دینی، الگو و روش مدیریتی خاصی است که مؤلفه‌های دموکراسی را بر اساس مبانی و ارزش‌هایی خاص، اعتبارسازی می‌کند. این رویکرد بین دو رویکرد امکان و امتناع جمع کرده لذا همچون دیدگاه امتناع، مردم‌سالاری دینی را نه در حد شکل و روش، بلکه در حد محتوا و ارزش نیز در نظر دارد. همچنین مانند دیدگاه امکان به هماهنگی و سازواری مردم‌سالاری و دین معتقد بوده و امکان مردم‌سالاری دینی را بیان می‌دارد (میراحمدی، ۱۳۸۸: ۱۱-۱۸). بر مبنای این نوع نگاه که به‌نظر می‌آید شامل و جامع بوده و درواقع خود شاخص و معیار مردم‌سالاری است، در ادامه، مردم‌سالاری دینی از منظر مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (حفظه‌الله) و آیت‌الله محمد مهدی شمس‌الدین (رحمه‌الله علیه) بررسی و تحلیل و در پایان مقایسه می‌شوند.

مردم‌سالاری دینی در نگاه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

در این بخش سعی خواهد شد به معنا، مبانی و اصول «مردم‌سالاری دینی» در دیدگاه مقام معظم رهبری به‌عنوان نظریه‌پرداز این حوزه اشاره تا رویکرد مردم‌سالاری دینی به‌عنوان دیدگاهی بدیل دیدگاه دموکراسی غربی، بازنمود شود؛

الف) روش‌شناسی مردم‌سالاری دینی در نگاه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

هر الگوی حکومتی، براساس روشی بنا گشته است که در آن، حد و حدود حاکمان و مردمان، به‌طور کامل تعریف شده است. به همین خاطر حکومت اسلامی هم لازم است نسبت به مقوله روش حساسیت داشته باشد و این‌گونه نیست که بتواند از هر روشی برای اداره جامعه، بهره گیرد. روش‌های حکومت‌داری در نگاه مقام معظم رهبری، ارزش محور می‌باشند از این‌رو ایشان می‌فرمایند: «روش‌هایی که برای کسب قدرت و حفظ آن به کار گرفته می‌شود، باید روش‌های اخلاقی باشد. در اسلام، کسب قدرت به هر قیمتی، وجود ندارد. این‌طور نیست که کسی یا جمعی حق داشته باشند به هر روش و وسیله‌ای متشبث شوند، برای اینکه قدرت را به‌دست آورند ... در اسلام، روش‌ها بسیار مهم‌اند؛ روش‌ها مثل ارزش‌ها هستند. در اسلام همچنان که ارزش‌ها بسیار اهمیت دارند، روش‌ها هم اهمیت دارند و ارزش‌ها باید در روش‌ها هم خودشان را نشان دهند. امروز اگر می‌خواهیم حکومت ما به معنای حقیقی کلمه اسلامی باشد، بدون ملاحظه باید در همین راه حرکت کنیم... همه و همه باید سعی‌شان این باشد که برای کارها و پیشبرد اهدافشان، از روش سالم و اخلاقی استفاده کنند. استفاده از این روش ممکن است درجایی ناکامی‌ها و دردسرهایی را هم به لحاظ کسب قدرت به وجود آورد؛ اما درعین‌حال این متعین است که از نظر اسلام و از نظر امیرالمؤمنین، تشبث به روش‌های غیراخلاقی به‌هیچ‌وجه صحیح نیست» (خامنه‌ای، ۱۳۷۹). بر همین مبنا، می‌بایست به هنگام پذیرش دموکراسی به ملاحظات ارزشی آن عنایت داشت چراکه حکومت اسلامی نمی‌تواند در روش‌ها تساهل به خرج دهد و هر روشی که بخواهد را مبنای عمل خود، قرار دهد (الصالح، ۱۹۸۲: ۵۸). علاوه‌براین، مقام معظم رهبری بر این باورند که در روش «دموکراسی غربی» برخلاف آنچه بیان می‌شود، حق مردم ادا نمی‌شود و در عمل آن‌گونه که باید و شاید، مردم در تعیین سرنوشت خود دخیل و سهیم نیستند. ایشان از اقدامات مزورانه کانون‌های تبلیغاتی غرب و سعی جدی و گسترده آن‌ها در تحریف افکار عمومی، این‌گونه نتیجه می‌گیرند: «در غرب، علم بود، اما اخلاق نبود؛ ثروت بود، اما عدالت نبود؛ فناوری پیشرفته بود، اما همراه با تخریب طبیعت و اسارت انسان؛ اسم دموکراسی و مردم‌سالاری بود، اما در حقیقت سرمایه‌سالاری بود، نه مردم‌سالاری؛ امروز هم همین‌طور

است... امروز در کشورهای غربی و در خود امریکا، آن چیزی که به نام دموکراسی و انتخابات وجود دارد، صورت انتخابات است. باطن آن، حاکمیت سرمایه است» (خامنه‌ای، ۱۳۷۹). به همین دلیل، ضمن اشاره به نواقص و کمبودهای این روش به‌طور خاص، جریان دموکراسی را در امریکا- مهد دموکراسی - به نقد کشانده و با اشاره به انتخابات ریاست جمهوری در کشور امریکا و سعی و کوشش معجام رسمی و غیررسمی در تحریف رأی مردم می‌گویند: «... دموکراسی حربه‌ای است برای این که ندای عدالت‌خواهی در حلقوم ملت‌های جهان خفه شود؛ برای این که حق مردم فلسطین پامال شود و کسی نفهمد» (خامنه‌ای، ۱۳۸۲). با توجه به این دلایل، روش «دموکراسی» چون در عمل به شعارهای مردم‌سالارانه خود التزام ندارد، نمی‌تواند برای حکومت اسلامی اعتبار چندانی داشته باشد به عبارت دیگر از آنجا که حکومت اسلامی می‌بایست به جایگاه عالی مردم در امر حکومت مورد توجه و اهتمام جدی نماید و چنین جایگاهی را در صحنه عمل رعایت کند (أبوفارس، ۱۹۸۶: ۶۷)، به هیچ وجه نمی‌تواند دموکراسی غربی را بپذیرد. البته لازم به ذکر است این گونه نیست که نفی دموکراسی غربی از سوی حکومت اسلامی به این معنی است که اسلام در عرصه حکمرانی به سمت الگوی استبدادی روی بیاورد چرا که دین مبین اسلام، اساساً و ذاتاً «استبداد» را بر نمی‌تابد بلکه آن را به کلی رد می‌کند (خامنه‌ای، ۱۳۷۹ و حسن، ۱۹۸۷: ۵۸). واضح و مبرهن است که دین اسلام به هنگام ورود به عرصه سیاست، ویژگی غیرتحمیلی بودن خود را حفظ می‌کند و نه تنها طرفدار و مؤید و همراه «دیکتاتوری» و «استبداد» نیست، بلکه مبارزه با آن را اساس کار خود قرار می‌دهد (شرف، ۱۹۹۰: ۲۷). بر این مبنا، حکومت اسلامی چون بر گفتمانی خاص بنیان نهاده شده است، اساساً با گفتمان سکولاریستی و اومانیستی غرب سازگاری ندارد لذا همان‌طور که نمی‌توان روش دموکراسی را پذیرا بود، قطعاً نمی‌تواند استبداد و دیکتاتوری را پیشینه خود ساخت.

بنابراین در نگاه مقام معظم رهبری، حکومت اسلامی در امر اداره جامعه، روش خاص خود را داراست و این گونه نیست که بتواند برای نیل به اهداف و غایات خود از روش‌های غربی بهره بگیرد. علت چنین امری هم به موضوع جایگاه و شأنیت ارزش در روش‌ها برمی‌گردد. چرا که هر روشی بر یکسری ارزش‌هایی بنا نهاده شده است که کاربرد آن را محدود می‌سازد. به همین خاطر چون حکومت اسلامی، ارزش‌های خاص خود را دارد، لازم است روش‌های ویژه‌ای برای حکومت‌داری داشته باشد. این روش با وجود اینکه با دموکراسی غربی مخالف است، با استبداد و دیکتاتوری نیز ناسازگار بوده و در تضاد است (جهانبخش، ۱۳۸۳: ۸۰-۸۱). ایشان از آن به «مردم‌سالاری دینی» تعبیر نموده‌اند. در نگاه آیت‌الله خامنه‌ای، این روش، روشی کاملاً جدید و تازه است که می‌تواند در تحصیل نظام‌های سیاسی به‌عنوان یک روش مستقل و جدید،

مورد توجه قرار گیرد. «امروز مردم‌سالاری دینی که ما در کشور خود مطرح می‌کنیم، یک حرف نو است» (خامنه‌ای، ۱۳۸۰).

ابعاد مردم‌سالاری دینی

معمولاً در تحلیل‌هایی که به «مردم‌سالاری» مربوط می‌شود، به تعداد و دفعاتی که در یک واحد سیاسی انتخابات برگزار شده، اشاره می‌شود و براساس میزان رجوع نظام سیاسی به آرای عمومی، ضعف یا قوت «مردم‌سالاری» در آن نظام را نتیجه می‌گیرند. ولی مردم‌سالاری دینی در نگاه مقام معظم رهبری، چیزی است فراتر از برگزاری انتخابات و در واقع، تحقق خواست واقعی مردم را نیز شامل می‌شود. بر این اساس می‌توان گفت که در کلام رهبری، مردم‌سالاری دارای دو بعد است:

الف) بعد تأسیسی

به این معنی که مردم با حضور در صحنه و مشارکت در رأی‌دهی، در تأسیس و بنای نظام سیاسی و تعیین مسئولانی که مناصب حکومتی را عهده‌دار می‌شوند، سهیم شده و در تشکیل نهادهای نظام و شکل‌دهی به امور اجرایی کشور، مشارکت می‌جویند (فیاض، بی تا: ۳۶).

ب) بعد تحلیلی

در این مورد، مقصود این است که بین نظام سیاسی تأسیس شده و مردم، نوعی ارتباط معنوی وجود داشته به گونه‌ای که مردم، مجریان و نظام حاکم را تحقق‌بخش خواست‌ها، آرمان‌ها و اهداف عالی خود دانسته و به آن عشق بورزند. در این حالت، موضوع، «ایمان» مردم است. ایشان در این رابطه می‌فرمایند: «مردم را خدای متعال توی صحنه می‌آورد؛ یعنی همان ایمان الهی و توفیق الهی و تأیید الهی است که مردم را در صحنه می‌آورد» (خامنه‌ای، ۱۳۹۰).

جمع بین دو بعد مذکور، ویژگی بارز و اساسی مردم‌سالاری دینی در نگاه مقام معظم رهبری است. طوری که می‌توان آن را معیاری خوب و مفید برای تمییز «مردم‌سالاری» از «دموکراسی» به شمار آورد و از آن برای چنین تمایزی استفاده و بهره برد. لازم به ذکر است؛ اگر در مواردی از دو مقوله «ارزش محوری» و «پایبندی به اصول و آرمان‌های دینی» به عنوان مبانی مردم‌سالاری دینی یاد می‌شود، به‌طور کلی ریشه در چنین واقعیتی دارد و اگر این معنا به‌خوبی درک و فهم نشود، قطعاً مردم‌سالاری دینی آن‌گونه که باید و شاید فهم نخواهد شد. اینکه حکومت اسلامی به مردم مراجعه می‌کند، از سر اضطراب نیست و مردم‌سالاری دینی

نه تنها یک روش مقطعی و موقت، بلکه خود اصلی در حکومت‌داری است که در واقع ریشه و پایه اصلی آن، به حکومت نبوی و علوی می‌رسد (رحمان ستایش، ۱۳۸۵: ۱۱۲). به همین خاطر است که مقام معظم رهبری آن را بهترین روش برای حکومت‌داری در اسلام به‌شمار می‌آورند.

اصول «مردم‌سالاری دینی»

مردم‌سالاری دینی به‌عنوان یک روش حکومتی، برای اداره جامعه، اصول و ضوابطی دارد که آن‌ها را براساس فرمایشات مقام معظم رهبری می‌توان این‌گونه احصاء نمود:

اول- رضایت مردم: حکومت اسلامی هم در میدان و هم در صحنه عمل، تلاش دارد تا رضایت شهروندان جامعه را جلب کند و این رضایتمندی، خود به‌عنوان یک حامی و پشتیبان برای حکومت در مشکلات جامعه است (شرف و محمد، ۱۹۹۰: ۷۷). در حکومت اسلامی که بر پایه سنت نبوی و سیره علوی و ائمه اطهار و براساس تعالیم کتاب مقدس قرآن کریم پی‌ریزی شده و جریان دارد، مردم، خود را ولی نعمت و مملکت و حکومت را متعلق به خود می‌دانند (سبحانی، ۱۳۷۰: ۴۴)؛ از این رو سعی و کوشش نظام را در راستای تحقق آرمان‌ها و اهداف خود می‌دانند و از آن‌ها کاملاً رضایت دارند. «مردمی بودن، ارزشی بالاتر از انتخاب شدن به‌وسیله مردم است. بعضی افراد ممکن است در یک نظام دمکراتیک، به شکل دمکراتیک هم انتخاب شوند، اما با مردم رابطه‌ای نداشته باشند. این‌ها مردمی نیستند» (خامنه‌ای، ۱۳۷۹). رضایتمندی در این مقام، عرصه‌ای وسیع را شامل می‌شود که بر پایه فرمایشات مقام معظم رهبری، می‌توان مهم‌ترین و روشن‌ترین نمودهایش را این‌گونه برشمرد:

خدمتگزاری به مردم

در اسلام و بر پایه اصول اسلامی؛ نظام سیاسی وظیفه دارد که به نیازهای مشروع مردم پاسخ گوید و کار در راه خدا و برای خدمت به مردم را سرلوحه اقدامات خود قرار دهد (الحائری، ۱۹۷۹: ۲۵). اهمیت خدمت کردن در نظام سیاسی اسلام تا آن حد است که مقام معظم رهبری در این باره می‌فرمایند: «همین قدر که مردم ببینند مسئول عالی کشور و دیگر مسئولان دارند کار و تلاش می‌کنند، خشنود و راضی می‌شوند. مردم از ما کار لازم دارند؛ خدمت می‌طلبند و توقع دارند؛ و حق به‌جانب آن‌هاست» (خامنه‌ای، ۱۳۸۴).

اخلاص در خدمت به مردم

در حکومت اسلامی، مسئولین نظام سیاسی علاوه بر اینکه مکلف‌اند نیازهای مردم جامعه را

به‌خوبی رفع کنند و درخواست‌هایشان را پاسخگو باشند، همگی وظیفه دارند که چنین عملی را بدون هیچ‌گونه متنی به انجام رسانند (ری‌شهری، ۱۳۷۶: ۲۶۵). به عبارت دیگر می‌توان گفت: در نظامی که بر پایه مردم‌سالاری دینی استوار است، انجام و ادای درخواست‌های مردم بدون هیچ‌گونه متنی محقق می‌شود. از این رو اگر مسئولین حکومتی و کارگزاران نظام سیاسی اسلامی به هنگام رسیدگی به مشکلات و مطالب مردم، اصل مذکور را رعایت نکنند، اگرچه مشکلات و مصائب مردم را حل کرده و درخواست‌هایشان را پاسخ دادند، اما حقیقت مردم‌سالاری دینی را آن‌گونه که باید و شاید، درک نکرده و بالتبع در عالم مصداق محقق نساختند. «منت‌نگذاشتن به مردم در قبال کارهای انجام‌شده، مبالغه‌نکردن در گزارش عملکردها، پرهیز از دادن وعده‌های بدون عمل، خودداری از خودمحوری و خودخواهی در قبال مردم و ندادن دستور و امر و نهی به مردم به‌واسطه برخورداری از مقام و منصب، تلاش برای کسب رضایت مردم و خودداری از کسب رضایت صاحبان قدرت و ثروت از جمله وظایف مهم مسئولان نظام اسلامی است» (خامنه‌ای، ۱۳۷۹).

انتخابات و اصل حضور مردم به‌عنوان مشارکت سیاسی

از دیدگاه مقام معظم رهبری مشارکت در عرصه انتخابات و رأی‌دهی فراتر از یک حق حقوقی و قانونی محض که در دموکراسی‌های غربی به آن تکیه می‌شود تلقی می‌گردد. در نگرش دینی؛ این کنش اجتماعی و سیاسی علاوه بر آنکه حق قانونی افراد است، به‌عنوان یک عمل عبادی و فریضه‌ای الهی به حساب می‌آید که در نتیجه نیاز به قصد قربت دارد. نقطه‌نگاهی که از یک عملیات سیاسی عرفی محض در نظام‌های سکولار، یک رفتار سیاسی عبادی هدفمند و پویا می‌سازد و این‌گونه است که «هرکس که به‌خاطر تثبیت نظام و به‌خاطر انجام وظیفه، رأی در صندوق انداخته است و... پیش خدا مأجور است» (خامنه‌ای، ۱۳۸۷).

دوم- ارزش‌مداری: ایجاد تقابل و نوعی دوگانگی بین خواست و مطلوبات مردم و اراده خداوند، از جمله دستاوردها و نتایج عصر روشنگری و قرون وسطی در مغرب زمین است که متأسفانه به حوزه ادیان دیگر نیز تسری یافته است. لکن آنچه لازم به ذکر بوده و در واقع باید به آن اهتمام جدی شود، این است که در رویکرد اسلامی، مردم‌سالاری به‌هیچ‌وجه به معنی نفی و طرد «ارزش‌محوری» و «ارزش‌مداری» نیست. بلکه در دیدگاه اسلام، حقوق و درخواست‌های مردم جامعه کاملاً مدنظر بوده (فضل‌الله، ۱۹۹۵: ۱۵۷)؛ و این تصور که بتوان ایمان و ارزش‌های دینی مردم را به بازی گرفت و در واقع با طرح مسائلی چون دموکراسی به محاربه با اصول و مبانی

ارزشی نظام سیاسی و سیستم حکومتی اسلام رفت، خیالی بس باطل و تصویری کاملاً نابخردانه است (عرموش، ۱۹۸۹: ۲۲۱). از این روست که رهبر انقلاب اسلامی ایران به طور کاملاً صریح، به هنگام روشن‌سازی و تشریح معنای واقعی مردم‌سالاری دینی، بر بعد ارزش‌مدارانه آن، تأکید جدی می‌ورزند. «بعضی افراد خیال می‌کنند که افکار عمومی، منطقه آزاد و بی‌قیدوبندی است که هر کار خواستند، با آن بکنند! افکار عمومی موش آزمایشگاهی نیست که هر کس هر کار خواست، بتواند با آن بکند. با تحلیل‌های غلط و شایعه‌سازی و تهمت و دروغ، به ایمان و عواطف و باورها و مقدّسات مردم آسیب می‌زنند» (خامنه‌ای، ۱۳۷۹). در نظام «مردم‌سالاری دینی»، خواست مردم، در راستای استوارسازی و تحقیق اصول و مبانی و اهداف دین است از این رو، چنین خواسته‌هایی نه تنها بر نفی و تضعیف مبانی دینی قرار نمی‌گیرند بلکه به دنبال تقویت و مصداق‌سازی آرمانه‌ای دین نیز می‌باشد چرا که در غیر این صورت - در صورت وجود تضاد و افتراق بین خواست مردم و اهداف دین - مردم‌سالاری محتوای ارزشی و شأنیت والای دینی خود را از دست خواهد داد و در نتیجه اطلاق وصف دین بر آن نمی‌تواند صحیح باشد. از این جهت در نگاه آیت‌الله خامنه‌ای، در حوزه ارزش‌های دینی جای هیچ‌گونه تسامح و مجادله‌ای وجود ندارد و همگان در هر منصبی از مسئولیت سیاسی در نظام اسلامی، وظیفه دارند که به دین و ارزش‌هایش پایبند باشند و آن را در زندگی سیاسی و فردی خود مراعات کنند (خامنه‌ای، ۱۳۷۲). حکومت اسلامی به دلیل وجود دو ویژگی بارز تائید الهی و دوم تأسیس مردم وظیفه دارد که تمام تلاش و قوای خود را در راستای هدایت جامعه بکار گیرد و برنامه‌ریزی و بالتبع کوشش در این راستا را از رسالت‌ها و اهداف بسیار مهم خود قرار دهد تا در پایان رضایت خداوند و مردم را به دنبال داشته باشد (القبانجی، ۱۹۸۵: ۲۳۲-۲۳۳).

حق مداری

اصل حق مداری به عنوان یکی از اصول مردم‌سالاری دینی در نگاه مقام معظم رهبری به این خاطر مهم و دارای ارزش و اهمیت می‌باشد که در نصوص و متون دینی، مردم صاحب حق‌اند (عرموش، ۱۹۸۹: ۱۹۴). به همین سبب اهتمام و مراجعه به رأی مردم از سوی نظام سیاسی و ادای درخواست‌های مشروع مردمی به عنوان دو بعد مهم مردم‌سالاری دینی ضروری می‌باشند. بر این اساس می‌توان گفت نظام اسلامی این‌گونه نیست که از باب لطف، مردم‌سالاری دینی را پذیرفته باشد بلکه وظیفه داشته است که بدان‌گردد نهاد و در واقع اجرای آن از جمله تکالیف نظام سیاسی در دین اسلام می‌باشد (الکرمی، ۲۰۰۷: ۱۳۸). از این رو مقام معظم رهبری می‌فرمایند که در نظام اسلامی، اداره کشور به معنی حاکمیت کسی یا کسانی بر مردم و حق

یک‌جانبه نیست بلکه حق دوطرفه است و حق طرف مردم، کفه سنگین‌تر آن است. توجه به تعبیر فوق از سوی رهبر انقلاب ما را به چند نکته رهنمون می‌سازد؛ یکی اینکه حق مردم در مقایسه با حق مسئولین و کارگزاران حکومت به مراتب بسیار بیشتر می‌باشد دیگری که خود نتیجه نکته اول است این است که توجه به خواست و رسیدگی به احتیاجات مردم، لطف‌نه، بلکه یک وظیفه است. از سوی دیگر بر مبنای این تعبیر، می‌توان گفت: مردم‌سالاری دینی بر صاحب حق بودن مردم دلالت دارد. فلذا نظام سیاسی از دریچه برنامه‌ریزی حکومتی و به‌دست کارگزارانش، وظیفه دارد که حق مردم را به‌خوبی و در راستای رضایت آن‌ها ادا کند و در غیراین صورت هم در پیشگاه خداوندگار و هم در برابر مردم جامعه می‌بایست پاسخگو باشد (عبدالعزیز، ۱۹۹۷: ۴۸-۴۹).

قانون‌مداری «قانون محوری»

به‌طور کلی قانون‌مداری و احترام به قانون و در واقع حرکت در مسیر و چارچوب قانون، لازمه پویایی و انسجام ملی می‌باشد (محمضانی، ۱۹۸۲: ۱۳). بر همین اساس، نظام مردم‌سالار دینی که یک چارچوب برای اداره جامعه و حکمرانی بر پایه قواعد دینی است، نمی‌تواند به‌گونه‌ای تعبیر شده و تعریف یابد که به هنگام عمل، ناقض اصول و قوانین موضوعه و در واقع ساختار اصلی نظام باشد (الهندی، ۱۹۸۹: ۹۰). به همین علت است که رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران به اهمیت قانون و قانون‌مداری در جامعه اسلامی اشاره داشته و احترام به قانون و قانون‌مدار بودن را پایه و اساسی برای تحقق عدالت در جامعه بیان می‌دارند. «معیار و شاخص عدل هم عمل به قانون است. اگر عمل فرد، جمع، منطبق به قانون شد، این عدالت است؛ اگر از قانون انحراف پیدا کرد، این بی‌عدالتی است» (خامنه‌ای، ۱۳۸۸). بدین ترتیب ایشان به یکی از مهم‌ترین اصول حاکم بر «مردم‌سالاری دینی» یعنی التزام به قانون و قانون‌گرایی در تمامی ابعاد آن - چه مربوط به تنظیم روابط بین مردم باشد و چه در خصوص روابط مردم با حاکمان - اشاره داشته‌اند. به همین خاطر، همه مردم و حاکمان جامعه وظیفه دارند قانونی را که شرع و نمایندگان مردم تأیید کرده‌اند، پایبند باشند.

حاکمیت در مردم‌سالاری دینی

مقام معظم رهبری، مردم‌سالاری دینی را نظام سیاسی می‌دانند که در آن حاکمیت به خداوند تعلق دارد و با عقیده و ایمان و عواطف و آرای مردم پیوند خورده است (خامنه‌ای، ۱۳۷۹). حقیقت واحد بودن مردم‌سالاری دینی مؤید این است که این مقوله مفهومی ترکیبی از

دو جزء مردم‌سالاری و دینی نیست بلکه یک حقیقتی واحد است که مردم‌سالاری دینی هم در مبانی، هم در شکل و هم در روش اداره حکومت تفاوت‌هایی اساسی با مردم‌سالاری دارد و این تمایز، مردم‌سالاری دینی را ویژه ساخته است. مردم‌سالاری دینی به معنای ترکیب دین و مردم‌سالاری نیست؛ بلکه یک حقیقت واحد و جاری در جوهره نظام اسلام است؛ چراکه اگر نظامی بخواهد بر مبنای دین عمل کند، بدون مردم نمی‌شود ضمن آنکه تحقق حکومت مردم‌سالاری واقعی هم بدون دین امکان‌پذیر نیست (خامنه‌ای، ۱۳۷۹).

اندیشه رهبری در چارچوب دیدگاهی تحلیلی می‌شود که حاکمیت را از آن خدا می‌داند و معتقد است که خداوند از جانب رسولان و ائمه هدی و احکام دینی انسان‌ها را هدایت می‌کند و بهترین وضعیت را برای رسیدن به آن اهداف الهی از طریق قوانین فردی و اجتماعی وضع نموده است (خامنه‌ای، ۱۳۸۰).

عدم الگوگیری از مدل‌های غربی

از دیگر ویژگی‌های مردم‌سالاری دینی در نگاه مقام معظم رهبری بومی بودن مردم‌سالاری است که در نظر ایشان، مردم‌سالاری دینی رویکردی به غرب ندارد چون که دموکراسی و مردم‌سالاری در غرب داشتن علم بدون اخلاق و معنویت است و به جای اینکه مردم، سالار باشند سرمایه سالار است و منافع زورمندان و سرمایه‌داران مدنظر است. از غرب هم نمی‌خواستیم و نمی‌توانستیم الگو بگیریم، چون غرب چیزهایی داشت، اما به قیمت نداشتن چیزهای مهم‌تری در غرب علم بود، اما اخلاق نبود؛ ثروت بود، اما عدالت نبود؛ فناوری پیشرفته بود، اما با تخریب طبیعت و اسارت انسان، اسم دموکراسی و مردم‌سالاری بود، اما در حقیقت سرمایه سالاری بود نه مردم‌سالاری (خامنه‌ای، ۱۳۷۹). در اندیشه سیاسی رهبری مردم‌سالاری دینی مفهومی مستقل است به طوری که ایشان می‌فرمایند: مردم‌سالاری دینی دو چیز نیست؛ این طور نیست که ما دموکراسی را از غرب بگیریم و به دین سنجاق بکنیم تا بتوانیم یک مجموعه کامل داشته باشیم، نه خود این مردم‌سالاری هم متعلق به دین است (خامنه‌ای، ۱۳۷۹).

مردم‌سالاری دینی در نگاه آیت‌الله محمد مهدی شمس‌الدین^۱

مبانی و مفاهیم نظری و اعتقادی مردم‌سالاری دینی در نزد آیت‌الله سید مهدی شمس‌الدین این گونه است؛

۱. این بخش از پژوهش براساس کتاب آقای کمالی اردکانی با عنوان «دولت انتخابی اسلامی و مردم‌سالاری بررسی آراء شیخ محمد مهدی شمس‌الدین و مهدی حائری یزدی» تدوین شد.

آزادی

شمس‌الدین بر مبنای اصل اولیه ولایت انسان بر خودش، این‌گونه استدلال می‌کنند که هیچ فردی حق ندارد مانع آزادی شخص دیگری شود یا آن را محدود نماید. براساس این نوع بینش به آزادی، می‌توان گفت ایشان بر این عقیده‌اند که اصل بر آزادی هر فرد در تعاملش با دیگر انسان‌ها و حتی طبیعت است. علت هم این است که این، حق فطری هر فرد است. در همین راستا، ایشان معتقدند که آزادی افراد در دو مورد بر اساس حکم عقل و شرع محدود می‌شود؛ آن دو یکی در ارتباط با خود فرد و دیگری در خصوص دیگران مطرح می‌شود. از این رو اگر این آزادی به ضرر خود فرد باشد، یا اینکه ضرررسانی به دیگران را به دنبال داشته باشد، مقید می‌شود و محدوده‌اش هم همین عدم تضرر خواهد بود. محمدمهدی شمس‌الدین در خصوص انواع واقسامی از آزادی که در نتیجه فرهنگ‌های لیبرالیستی و دموکراتیک وارد جامعه بشری شده است، می‌گویند که این آزادی‌ها را در دو سطح می‌پذیرد؛ یکی آزادی افراد در برابر حکومت‌های مستبد که چون این نوع حاکمیت‌ها طاغوت‌اند، مردود است. و دیگری آزادی افراد در برابر ادعای کلیسا مبنی بر اینکه بر امور مختلف جامعه مثل سیاسی و اجتماعی که خارج از حوزه معتقدات است، ولایت دارد. ایشان همچنین به نوعی از آزادی که آزادی منفی نام دارد، اشاره دارند و آن را در محلی می‌دانند که این آزادی وارد حوزه قواعد دینی و اعتقادی شود. براین اساس می‌توان بیان داشت که از نظر شمس‌الدین، آزادی در محور دینی - اعتقادی، مطلق نیست. ایشان برای رد آزادی مذکور، می‌گویند که این آزادی اقدامی علیه خود بشر است. به‌طور کلی می‌توان گفت شمس‌الدین هیچ‌گونه تعارضی و تضادی بین آزادی‌های سیاسی افراد با حاکمیت حکومت اسلامی، قائل نیستند... ایشان به‌طور کلی به هنگام سخن از آزادی به این بسنده می‌کنند که این آزادی، مخالفت و تعارضی با اخلاقیات و درواقع، احکام شریعت نداشته باشد (کمالی اردکانی، ۱۳۸۳: ۱۴۰-۱۴۱).

برابری سیاسی و حقوقی

نظام اسلامی به‌طور کامل اندیشه برابری سیاسی را حمایت می‌کند. شمس‌الدین در آثار خود به‌وضوح به این موضوع اشاره کرده و می‌گویند «برای ملت این حکومت، تدین به دین اسلام روی درجه شهروندی مسلمانان سایر شهروندان غیرمسلمان تأثیری ندارد و اختلاف مذهب میان شهروندان هیچ‌گونه تفاوت حقوقی که فرقه‌ای را بر فرقه دیگر متمایز گرداند موجب نمی‌شود... اعضای جامعه اسلامی از لحاظ حیثیت و شخصیت حقوقی با یکدیگر برابرند... همه مسلمانان در برابر شریعت اسلام برابرند... حکام و رعایا در برابر قانون اسلام برابرند» (شمس‌الدین، ۱۳۷۵: ۱۳۷۵).

۳۷۰-۳۷۱). زیل همین بحث لازم است به چند مفهوم مرتبت که در اندیشه سیاسی شمس‌الدین وجود دارند، اشاره کنیم؛

حقوق سیاسی زنان

شمس‌الدین، در بازخوانی مسائل زنان از منظر اسلام، معیارها و مبانی‌ای را لحاظ کرده است که توجه به آن‌ها، به فهم آراء و نظریات وی، به‌ویژه در حوزه مسائل زنان کمک می‌کند. البته این مبانی و معیارها چندان عام است که در حوزه‌های دیگر هم کاربرد دارند. وی منبع اساسی تعیین جایگاه زن را در قرآن می‌جوید و روایاتی را که با آن در تعارض اند، کنار می‌نهد. در همین راستا معتقدند که، زن در حکومت اسلامی کاملاً هم‌وزن مرد است و همان جایگاه و شأنی که مرد دارد را داراست از این‌رو ارزش اجتماعی و حقوقی او در جامعه، همان است که برای مرد تعریف شده است. ایشان همچنین به حضور فعال زنان در صدر اسلام در راستای حکومت اسلامی اشاره کرده و معتقدند که در اسلام برای هیچ‌کس ولایتی بر زن نیست مگر در دو حالت؛ یکی، ولایت پدر بر دختر خود به شرط باکره‌بودن به هنگام ازدواج و دیگری، ولایت مرد بر همسرش به هنگام کامیابی جنسی. در همین راستا شمس‌الدین اشاره دارند که در برخی موارد بین مرد و زن اختلاف وجود دارد که این اختلاف اولاً حقوقی و از خود محل و موضوع اختلاف ناشی می‌شود و در ثانی هیچ‌گونه ارتباطی به کرامت و شایستگی کلی زن ندارد. شمس‌الدین موارد مزبور را شهادت، ارث، دیه و حق طلاق می‌داند. همچنین با اشاره به آیه ۷۱ سوره توبه و حدیث پیامبر (ص) مبنی بر اینکه؛ عدم اهتمام به امور مسلمانان، انسان را از دایره اسلام خارج می‌کند، بیان می‌کند که زن همچون مرد می‌تواند و بلکه وظیفه دارد تا در دنیای سیاست وارد شده و مسئولیت سیاسی داشته باشد. شمس‌الدین در ادامه برای اثبات نظر خود به عملکرد ولایتمدارانه حضرت زهرا (سلام‌الله علیها) پس از وفات رسول‌الله (ص) اشاره می‌کنند و این عملکرد را به (عمل عیادی سیاسی: کار رهبری سیاسی) تعبیر می‌کنند. ایشان حتی نوع حرکت اشتباه عایشه را نیز سندی برای این می‌دانند که زنان در صدر اسلام در عرصه سیاست حضور فعال داشته و مؤثر بودند (شمس‌الدین، ۱۹۹۵: ۳۵-۳۶). در پایان لازم به ذکر است که خاستگاه و نقطه آغاز شمس‌الدین در درآمد بحث از امور فقهی زن، قاعده‌ای عام و اصلی تشریحی - قرآنی است که در پرتو آن، جایگاه هر کدام از زن و مرد در منظومه ارزش‌ها و نظام حقوق و تکالیف در اسلام، مشخص می‌شود. وی، نتیجه می‌گیرد که در پرتو این قاعده عام، زن در نظام ارزشی و نظام حقوق و تکالیف، جایگاه و عرصه‌ای متفاوت از جایگاه و عرصه حضور مرد ندارد؛ زیرا هر دو به حقیقت یگانه‌ای وابسته‌اند و کامل‌کننده یکدیگر و غیرمستقل از هم‌اند.

عدم تأثیر دین در حقوق سیاسی و اجتماعی

این مورد را شاید بتوان گفت که یکی از چالشی‌ترین مقولاتی است که برخی از آن به‌عنوان اماره‌ای دالّ بر اینکه در اسلام نمی‌توان برابری سیاسی-حقوقی یافت، یاد می‌کنند به همین خاطر گمان می‌کنند که حقوق اقلیت‌ها در جوامع اسلامی رعایت نمی‌شود. شمس‌الدین با بررسی ابعاد مختلف این موضوع، ترسیم می‌سازد که در حوزه عمومی و مسائل مربوط به سیاست اتفاقاً اسلام بر احترام هر چه بیشتر اقلیت‌ها تأکید دارد. و افراد را به احترام به آداب و رسوم آن‌ها و آزادی‌شان در عقیده تشجیع می‌کند و بلکه عدم احترام را امری ناپسند می‌داند چون بی‌احترامی از جمله خطوط قرمز اسلام در تعامل با دیگران است. شمس‌الدین این احترام و اکرام را از جمله اصول ثابت‌ه اسلامی دانسته و اشاره می‌کند که چون جزء ثابت‌ه اسلام است، لاینیغیر بوده و عمل به آن، ضروری است. در همین راستا، ایشان معتقدند که اسلام در تعاملش با دیگران، اصول ثابت‌ه‌ای دارد که این اصول همواره پایدارند و در طی زمان دستخوش تغییر و تحول نخواهند شد. و با تغییر و تحولات سیاسی در دنیای ناپایدار سیاست، این اصول همواره ثابت‌اند چون این‌ها مبنای شریعت‌مان می‌باشند (شمس‌الدین، ۱۹۹۷: ۳۰-۳۱). پس بر مبنای آنچه تاکنون از نگرش شمس‌الدین در رابطه با حقوق سیاسی و دینمداری گفته شد، می‌توان این‌گونه برداشت نمود که اصول ثابت‌ه محکم دین مبین اسلام اجازه تبعیض نمی‌دهد. یکی از مصادیق مهم و شاید چالشی این موضوع، قضیه امکان یا عدم امکان به‌کارگیری غیرمسلمان به‌عنوان کارگزار حکومت اسلامی است. شمس‌الدین برای تبیین آن، به آراء و آموزه‌های شیعه و اهل تسنن در این رابطه اشاره دارند. در خصوص اهل سنت می‌گویند در نگاه اهل سنت استفاده از غیرمسلمان در مناصب حکومتی به معنی تسلط کافر بر مسلمان نیست از این رو می‌توان نمونه‌هایی بسیار از کارگزاران اموی و عباسی یافت که از مسیحیان یا یهودیان بوده‌اند. ایشان در خصوص نوع نگاه شیعه به این موضوع، می‌گویند: «فتوای مشهور در میان فقهای شیعه امامیه، عدم جواز انتصاب غیرمسلمان در هیچ‌یک از مسئولیت‌ها و کادری‌های حکومت اسلامی است.» بر همین مبنای آیات^۱ و روایات مربوط به عدم جواز تسلط کافر بر مسلم اشاره می‌نمایند. ایشان این رأی مشهور فقهای شیعه را به چالش می‌کشاند و با تحلیل آیات و روایات مذکور، این‌گونه استدلال می‌کند که این نظر فقهای شیعه مربوط به دوران‌های استبداد بوده است و نه امروز. به همین خاطر در رد آن می‌گوید: «چارچوب این بحث در کلام فقهای شیعه عبارت از تصدی غیرمسلمان در پست‌های دولت اسلامی به لحاظ ساختار تاریخی آن مسئله است. چه آنکه کارگزاران مسلمان در تاریخ اسلام، اغلب به‌طور تقریب

۱. نساء/۱۴۱: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً»

یا تحقیق از اختیارات مطلق برخوردار بودند و هیچ‌گونه نظارت بر اعمال آنان نبود اما بحث در این مقام، سخن از جواز یا عدم جواز تصدی غیرمسلمانان در پست‌های دولت اسلامی در ساختار جدید و حکومت امروز است؛ که در این ساختار کسی سلطه مطلقه ندارد و قوه مجریه بر کارگزاران و مؤسسات سازمان‌های بازرسی و سانسور و کنترل اشراف تام دارد که از ساختار کلی پیرو نظام شورایی است و کلیه متصدیان و کارگزاران، بخشی از دستگاه‌های مختلف دولت به شمار می‌آیند و با این توضیح تفاوت اساسی میان سنخ مسئولیت دولتی در ساختار تاریخی و میان ساختار جدید معلوم می‌شود» (شمس‌الدین، ۱۳۷۵: ۴۷۳). باین وجود ایشان استفاده از غیرمسلمان در حکومت اسلامی را جایز می‌دانند و استدلال می‌کنند که چون در نهایت رهبر جامعه اسلامی در مقام رهبری حکومت اسلامی به کارگزاران دستور اجرای فرمان‌هایی می‌دهد و در واقع این کارگزاران، مجری راهنمایی‌ها و فرمان‌ها اویند. از این رو، آن‌ها سلطه‌ای بر مسلمانان نخواهند داشت چراکه آنچه به وسیله آن‌ها اجرا می‌شود، مطلوب و مؤید حکومت اسلامی است و نه من‌عندی کفار؛ تا اجرای آن، به ذلت کشاندن مسلمین تعبیر و تفسیر شود.

حاکمیت مردم

مردم در حکومت اسلامی از یک جایگاه و نقش اساسی برخوردارند طوری که پیشبرد و اقامه حکومت اسلامی به همکاری و همیاری آن‌ها بستگی دارد. از همین روست که امام علی علیه‌السلام، در خطبه ۴۰ نهج‌البلاغه به حقوقی که رعیت بر حاکم دارند، اشاره می‌فرماید و بیان می‌دارند که: «یجمع به الفیء و یقاتل به العدو و تأمن به السبل ویؤخذ به للضعیف من القوی حتی یستریح بر ویستراح من فاجر: به وسیله حکومت بیت‌المال جمع‌آوری می‌گردد و به کمک آن با دشمنان می‌توان مبارزه کرد، جاده‌ها امن و امان و حق ضعیفان از نیرومندان گرفته می‌شود. نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران در امان می‌باشند» (امام علی علیه‌السلام، ۱۳۸۷: ۶۴). اساساً جایگاه مردم در حکومت اسلامی از ماهیت خود حکومت نشأت می‌گیرد (شنشل، ۲۰۱۱: ۶۱). مهم این است که در نگره دانشیان اسلامی، اصل حاکمیت حکومت اسلامی از آن خداوندگار است. شمس‌الدین نیز به‌عنوان یکی از اندیشمندان مسلمان همین نوع نگاه را در خصوص حکومت اسلامی دارند از این رو معتقد است که: «در اندیشه اسلامی حق حاکمیت و سلطه مطلق بر کون و مکان مخصوص ذات اقدس باری تعالی است که در ربوبیت و حاکمیت، و ولایت انبازی ندارد» (شمس‌الدین، ۱۳۷۵: ۳۷۳). ایشان کلام خود را این‌گونه ادامه می‌دهند که هیچ فردی از افراد بشر حق حاکمیت بر فرد دیگری را ندارد و تنها حاکمیتی که خداوندگار بر انسان دارد از نظر عقل پذیرفته شده است. در نگاه محمدهدی شمس‌الدین هرگونه حاکمیتی

غیر از حاکمیت خداوند، برای تحققش به دلیل قطعی نیاز دارد طوری که بدون دلیل قطعی الصدور، هیچ‌کس را بر دیگری ولایت نیست (شمس‌الدین، ۱۳۷۵: ۳۷۴). ایشان حضور و وجود فعال و مؤثر مردم در حکومت اسلامی را نوعی ارزش برای حاکمیت می‌دانند و قائل‌اند که رعایت حیثیت افراد جامعه اسلامی امری واجب بوده و بی‌احترامی به آن‌ها به معنی خدشه‌دار شدن اعتبارشان، حرام است. در همین راستا مسئولیت‌پذیری مردم در حاکمیت هم حق او وهم احترام به عزت آنان است.

مشارکت سیاسی و رضایت عمومی

در منظومه فکری حکومت اسلامی مشارکت سیاسی مردم یک تکلیف است از این‌رو، اگر مردم در جریان حاکمیت نسبت به حکومت و تحولات آن، بی‌تفاوت باشند و حکومت به انحراف کشیده شد، افراد امت در پیشگاه خداوند‌گار مسئول خواهند بود و معاقب خواهند شد (علم‌الهدی، ۱۳۸۵: ۲۸۸). مشارکت سیاسی مردم در حکومت اسلامی در راستای حق آزادی و اختیار آن‌ها است. به گونه‌ای که اراده الهی بر این قرار گرفته است که مردم پس از آگاهی نسبت به حق و باطل، هرآنچه را که بخواهند، بتوانند به‌طور آزادانه انتخاب کنند (مصباح یزدی، ۱۳۸۸: ۲۱۲). به همین خاطر رضایت افراد در حکومت اسلامی نسبت به عملکرد حاکمیت، مقوله‌ای بسیار مهم است که لازم است حکومت اسلامی بدان اهتمام لازم را داشته باشد چراکه کمک و همدلی مردم در تحقق حکومت اسلامی - حتی حکومت رسول‌الله - مؤثر است (مصباح یزدی، ۱۳۹۰: ۳۲). در نگاه شمس‌الدین مشارکت سیاسی مردم می‌تواند در هر سه عرصه حاکمیت یعنی قانون‌گذاری و اجرا و قضاوت، جامه عمل بپوشد. ایشان به دنباله ذکر عرصه‌هایی که افراد جامعه می‌توانند در آنجا به‌عنوان شهروند وارد حوزه حاکمیت شوند، بیان می‌دارند که این مشارکت و حضور سیاسی مظاهری دارد که از آن جمله می‌توان به اهتمام و آگاهی نسبت به کارهای حکومت و نظرات سیاستمداران و موضع‌گیری‌های مسئولان حکومتی اشاره داشت (شمس‌الدین، ۱۹۹۵: ۱۱). محمدمهدی شمس‌الدین حق مشارکت سیاسی افراد در حکومت اسلامی را نوعی حق الهی می‌دانند که از جانب خداوند تشریح شده و در راستای مستندات جهان کنونی و فشارهای دیگران بر حکومت اسلامی به‌وجود نیامده است (شمس‌الدین، ۱۹۹۶: ۱۸۳). ایشان در خصوص تبعیت یا عدم تبعیت شیعیان از حکومت غیردینی بر این عقیده‌اند که اگر در زمان غیبت حکومتی به وجود آید که مردم نسبت بدان رضایت داشته باشند، این دولت، دولت مشروعی است. از این‌رو اطاعت از چنین دولتی در راستای قوانین مصوب مورد رضایت مردم، ضرورت دارد (کمالی اردکانی در علیخانی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۱۲). ایشان همچنین شرط اساسی

مشروعیت نظام را این می‌داند که نظام سیاسی بر پایه اراده مردم یا اراده همه جامعه بنا گردد. در همین راستا مصداقی از این نوع مشارکت را انتخابات و همه‌پرسی برمی‌شمرند. همچنین در زمینه مشارکت سیاسی مردم و رضایت آن‌ها از حاکمیت، اشاره دارند که این مقوله بر اساس دو اصل مهم شورا و «ولایة الأئمّة علی نفسها» است. به همین خاطر بر پایه این دو اصل، انسان‌ها حق دارند که از طریق انتخابات آزاد، حاکمان خود را انتخاب کنند (کمالی اردکانی، ۱۳۸۳: ۱۵۱).

قانون‌مندی

قانون‌مداری یکی از جمله اصول مهم و اساسی مردم‌سالاری دینی است. در منطق اسلام، منشأ قانون‌گذاری شریعت اسلامی است و خواست و علاقه مردم در قانون‌گذاری مدخلیتی ندارد. شمس‌الدین به هنگام سخن از قانون و وضع آن، همین نوع نگاه را داشته و بیان می‌دارند که: «شریعت اسلام، قانون حاکم بر هیئت حاکمه در دولت اسلامی است و حکومت اسلامی اقتدار بر جامعه سیاسی تحت حمایت خود را بر پایه شریعت اسلامی اعمال می‌کند» (شمس‌الدین، ۱۳۷۵: ۳۷۲). در همین راستا شمس‌الدین به ویژگی‌ها و خصائص شریعت اسلامی در امر قانون‌گذاری اشاره دارند که این شریعت، به هنگام قانون‌گذاری، برای رنگ و نژاد انسان‌ها و گروه‌های جامعه، شأنتی مبنی بر اینکه متناسب با منافع آن‌ها قانون‌گذاری کند، قائل نیست. همچنین حکام و رعایا در برابر قانون اسلام برابر و یکسان می‌باشند. ایشان در ادامه اشاره می‌نمایند که شریعت اسلامی از منابع ثابتی چون قرآن و سنت منقول از ائمه معصومین، اجماع و دلیل عقل برخوردار است به همین خاطر، نسبت به خلأ تشریحی که فاقد نص است، انعطاف‌پذیر است. ایشان به هنگام بحث از مدیریت اجرای قوانین مصوّب، نظر خود را در باب احکام اسلامی بیان می‌دارند و ذکر می‌کنند که احکام اسلام بر دو دسته‌اند: یکی ثابتات که مجتهدین با اجتهاد خود بدان نائل آمدند و دیگری، امور مستحدثه که متغیرات‌اند. از این رو می‌گویند: «مسئولیت مدیریت در برابر دسته اول اجرای احکام است و در مورد دسته دوم که حکمی شرعی درباره آن داده نشده است، باید زیر نظر مجتهدان و خبرگان و متخصصان اعمال اجتهاد شود و حکم شرعی را بیان نمایند» (شمس‌الدین، ۱۳۷۵: ۳۷۲ و ۴۴۰). بر این مبنا می‌توان گفت که ایشان همچون دیگر اندیشمندان مسلمان به دموکراسی در مسئله قانون‌گذاری قائل نیست و محدوده عملکرد شورا را تا جایی می‌داند که، قوانین ثابت شرعی وجود نداشته باشند (کمالی اردکانی، ۱۳۸۳: ۱۵۲).

بررسی

در طول قرن بیستم اکثر بدیل‌های نظام مردم‌سالاری نظیر سلطنت متمرکز، اشرافیت موروثی

(الیگارش‌ی)، فاشیسم، نازیسم و غیره یا ناپدید گردیدند یا مشروعیت خود را در نزد مردم از دست دادند. به این ترتیب امروزه مردم‌سالاری رایج‌ترین نظام سیاسی در جهان است. برخی ادعا می‌کنند که مردم‌سالاری نسخه‌ای غربی است لکن واضح مبرهن است که دین اسلام به عنوان نسخه‌ای الهی برای حیات بشری از ابتدای ظهورش منادی مردم‌سالاری در حکومت نبوی بوده است لکن آنچه سبب شده است که امروزه کسانی آن را به متفکران مغرب زمین منتسب کنند عدم عنایت به این موضوع است که امروزه لفظ مردم‌سالاری باب شده و به کار برده می‌شود. از آنجایی که موضوع مناقشه‌ی ما در این مقاله نظام مردم سالار غربی نیست، از نواقص و تناقضات این اندیشه در نظام غربی می‌گذریم. آنچه برای این پژوهش مهم است مردم‌سالاری دینی در اندیشه‌ی اسلامی است. ظهور مردم‌سالاری در جهان اسلام با انقلاب اسلامی در ایران و با ندای امام خمینی (ره) بوده است که پس از آن دانشیان جهان اسلام به شرح و بسط این اندیشه و نظریه‌پردازی در این رابطه براساس استنباطات خود از منابع دینی و همچنین شرایط و اقتضات زمان، اقدام نمودند. دو نفر از این بزرگواران که نفوذ کلام چشمگیری در اندیشه سیاسی جهان اسلام، داشته و دارند، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله شمس‌الدین است. از این رو در این مقاله به دنبال بررسی نوع نگاه این دو عالم اسلامی نسبت به مبانی اعتقادی و نظری مردم‌سالاری دینی هستیم. به همین خاطر بررسی آن را در قالب مفاهیمی که در زیر می‌آیند، ذکر می‌کنیم:

الف) قانون‌مندی

همان‌طور که در فقرات گذشته تبیین شد، قانون‌مداری یکی از جمله اصول مهم و اساسی مردم‌سالاری دینی است. در منطق اسلام، منشأ قانون‌گذاری شریعت اسلامی است و خواست و علاقه مردم در قانون‌گذاری مدخلیتی ندارد. هر دو بزرگوار قانون و قانون‌گرایی را اصلی اساسی در نظام مردم‌سالاری دینی می‌دانند. لکن محل جدایی آن‌ها، هنگامی است که این قانون را از نظر دایره شمول آن بررسی می‌کنیم، از این رو شاخص‌های یک قانون خوب و جامع رخ می‌نماید بنابراین با عنایت به آنچه در بالا ذکر شد، جایگاه مردم در قانون اساسی در نگاه هر دو یکسان است ولی اگر این جایگاه را ناظر به حاکمیت سیاسی در نظر بگیریم و بخواهیم بر مبنای اصول قانونی اساسی، حاکمیت سیاسی افراد را در نظریه آیت‌الله شمس‌الدین تحلیل کنیم، در نگاه ایشان حضور غیرمسلمانان در رئوس بالایی حکومت اسلامی و همچنین زنان حتی تا مرتبه حاکمیت، حقی است مسلم، در حالی که آیت‌الله خامنه‌ای چنین نظری را ندارند. البته در اینجا لازم به ذکر است که شاید شرایط سیاسی جامعه لبنان در نظریه سیاسی مرحوم

شمس‌الدین درباره قانون‌مندی تأثیر گذاشته است (البته این تأثیر را می‌توان در دیگر موارد هم دید که در جای خود بدان اشاره می‌شود). از این رو می‌توان گفت که نظر شمس‌الدین در خصوص قانون‌مندی در مقایسه با نظریه آیت‌الله خامنه‌ای اگرچه اشتراکاتی دارد لکن، شاید بتوان گفت که نگاه آیت‌الله خامنه‌ای مبنایی‌تر و مستدل‌تر است.

ب) رضایت مردم از نظام مردم‌سالار دینی

دین اسلام همواره رضایت مردم از مسئولین و از کارکرد نظام اسلامی را مهم دانسته و نسبت به آن تأکید فراوانی داشته است. نمونه‌هایی از این نگرش نسبت به مردم و جایگاه والای آن‌ها در حکومت اسلامی را می‌توان در نامه امیرالمؤمنین به مالک اشتر نخعی به نظاره نشست. آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله شمس‌الدین نیز هر دو به رضایت عمومی اشاره داشته و وجود آن را در نظام اسلامی ضروری برمی‌شمرند. البته آیت‌الله خامنه‌ای با نگاهی جامع‌تر این رضایت‌مندی را به حلقه‌ای بالاتر وصل می‌کند و در واقع با نگرشی استراتژیک به مبانی حکومت اسلامی، به نوعی رضایت الهی را بر رضایت مردم مقدم می‌دارد که این خود برگرفته از آیات و روایات وارده نیز است. از سوی دیگر چون آیت‌الله خامنه‌ای خدامحوری را نیز یک شاخص در نظام اسلامی می‌داند (خامنه‌ای، ۱۳۷۹). رضایت مردم را تالی تلو رضایت حضرت حق می‌دانند. این در حالی است که آیت‌الله شمس‌الدین اگرچه قطعاً چنین اندیشه‌ای را می‌پذیرد، ولی به‌طور صریح و در قالب یک شاخص بدان نمی‌نگرند.

پ) ارزش‌مداری در روش حکومتی

ارزش‌مداری در روش حکومتی یعنی اینکه برای اجرای تعالیم عالی‌ه اسلام نمی‌توان و بلکه نباید به هر دستاویزی مستمسک شد، در این رابطه نگاه شمس‌الدین خالی از این مقوله است. از این رو ایشان به هنگام سخن از نقش سیاسی غیرمسلمانان، به نظر می‌رسد، شاخص و معیاری برای این امر ندارد لذا به نوعی نگاهش ابن‌الوقتی است و چندان مطابق اندیشه فقیهان بزرگ شیعه در خصوص حاکمیت اسلامی نیست. این در حالی است که آیت‌الله خامنه‌ای ارزش‌مداری را یک مبنا برای حکومت‌داری می‌داند که لازم است تا بر پایه چنین نگرشی اصول حکومت اسلامی استخراج و تحلیل و تبیین شود. به همین خاطر در اندیشه سیاسی ایشان مردم‌سالاری دینی هیچ ارتباطی با غرب ندارد و مفهومی مستقل است. طوری که ایشان می‌فرمایند: «مردم‌سالاری دینی دو چیز نیست؛ این‌طور نیست که ما دموکراسی را از غرب بگیریم و به دین سنجاقت بکنیم تا بتوانیم یک مجموعه کامل داشته باشیم، نه خود این مردم‌سالاری هم متعلق به

دین است» (خامنه‌ای، ۱۳۷۹). برای تحلیل بهتر این موضوع لازم به ذکر است که اساساً سبب افتراق این دو اندیشمند، در باب دولت اسلامی است که علت خود این تفاوت به منبع مشروعیت سیاسی بر می‌گردد. در نگاه شمس‌الدین در عصر غیبت اختیار امور عمومی و سیاسی به خود مردم واگذار شده است و امت بر مقدرات سیاسی خود در چارچوب شریعت اسلامی و بر مبنای آن ولایت دارد. علت انتخاب این دیدگاه توسط شیخ شمس‌الدین آن است که ادله طرفداران نظریه «ولایت عامه فقیه» را کافی نمی‌دانند. ایشان صریحاً حکومت اسلامی بر پایه ولایت فقیه را به کلی رد می‌کنند از این رو می‌گویند: «حکومت اسلامی در ساختار ولایت فقیه که ثبوت آن به اعتبار نیابت عامه از امام است، حکومت او حکومت امام معصوم نیست، و عمومیت ولایت امام معصوم بر آن اثبات نمی‌شود. هر چند برخی از اعظام بنا بر اعتباراتی در اثبات این مدعا تلاش می‌کنند، اما برخلاف آنچه ادعا کرده‌اند، دلایل ایشان فقهی نیست، بلکه در واقع همه آن‌ها اعتبارات سیاسی است که سند معتبر ندارد» (شمس‌الدین، ۱۳۷۵: ۴۰۷). ایشان معتقدند که برترین اصل قانونی در حاکمیت افراد بر یکدیگر آن است که هیچ‌کس بر دیگری حق حاکمیت ندارد، مگر آنکه دلیل شرعی این حکم مطلق را مقید ساخته و حاکمیت فردی را بر فرد دیگر مشروعیت بخشد. در مورد ولایت پیامبر (ص) و ائمه (ع) ایشان قائل‌اند که چون نص صریح قرآن و روایات آمده است، تردیدی نیست. اما از آنجا که در خصوص عصر غیبت دلایل کافی برای اثبات ولایت فقیه وجود ندارد، پس باید طبق اصل اولی در مسئله سلطه یعنی اینکه هیچ فردی بر فرد دیگر اولویت ندارد، عمل کرد. آیت‌الله شمس‌الدین با نقد آیات و روایاتی که در باب ولایت فقیه در عصر غیبت به آن‌ها استناد شده است اعلام می‌دارد: «حکم خداوند در مورد ولایت تنها به عصر حضور امام معصوم اختصاص دارد. ولی نمی‌دانیم که آیا در غیبت نیز خداوند چنین حکمی کرده است یا خیر. روایت‌ها نیز برخلاف ادعایی که شده است، دلالت بر وجود حکم خدا در عصر غیبت ندارند» (شمس‌الدین، ۱۹۹۵: ۴۹-۵۰). لذا بر اساس این نوع نگاه، مشروعیت دولت اسلامی در عصر غیبت به نظر مسلمانان بر می‌گردد که آن نیز از طریق انتخابات در سطوح مختلف مشخص می‌گردد. در واقع از نظر شمس‌الدین رضایت مردم از حاکمان و تطبیق حکومت با قوانینی که مردم به آن رضایت داده‌اند، شرط اصلی مشروعیت هر حکومتی در عصر غیبت است (کمالی اردکانی، ۱۳۸۳: ۱۳۲).

در همین رابطه بین آیت‌الله خامنه‌ای و ایشان اشتراکاتی وجود دارد که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره داشت:

۱- حاکمیت بر جهان و انسان بالأصله از آن خداوند است و هر حکومتی بدون اذن یا امضای او نامشروع است.

۲- در صورت حضور معصوم (علیه‌السلام) در جامعه، وی برای تصدی مدیریت سیاسی افضل‌اند.

۳- وجود حکومت در جامعه امری ضروری است.

۴- قوانین حکومت نباید با احکام شرعی منافات داشته باشد.

۵- اسلام و ایمان، وثاقت و عدالت و تدبیر و کاردانی سه شرط اصلی زمامدار جامعه اسلامی است.

شروع افتراق نظر ایشان با آیت‌الله خامنه‌ای، از اینجاست که منبع مشروعیت سیاسی چه است؟ ایشان معتقدند که منبع مشروعیت مبتنی بر مشروعیت الهی - مردمی استوار است. از این رو از دولت انتخابی اسلامی سخن می‌گویند. به همین خاطر برخلاف نظر آیت‌الله خامنه‌ای، در نگاه ایشان فقها و مراجع تقلید فاقد ولایت سیاسی بوده و به واسطه فقاهتشان هیچ امتیاز سیاسی بر دیگر مردم ندارند. بر همین اساس ایشان شرط فقاهت زمامدار را معتبر نمی‌دانند لذا ضرورتی نمی‌بینند که در رأس جامعه اسلامی حتماً فقیه قرار داشته باشد. در همین راستا ایشان برای فقها هیچ شأن اجرایی که ناشی از فقاهتشان باشد، قائل نیست (شمس‌الدین، ۱۳۷۵: ۲۵۷-۲۶۱). آنچه واضح است جدایی کامل نظر آیت‌الله شمس‌الدین از نظر نظریه آیت‌الله خامنه‌ای در باب حکومت اسلامی و حاکمیت فقها در عصر غیبت است به گونه‌ای که نظر آیت‌الله خامنه‌ای کاملاً برخلاف نظر ایشان در این باب است. برای استدلال بر این فقط بخشی از نامه امام خمینی (ره) به آیت‌الله خامنه‌ای در خصوص تعیین ایشان به عنوان ولی فقیه را ذکر می‌کنیم که خود گویای این افتراق است: «این جانب که از سال‌های قبل از انقلاب با جنابعالی ارتباط نزدیک داشته‌ام و همان ارتباط بحمدالله تعالی تاکنون باقی است، جنابعالی را یکی از بازوهای توانای جمهوری اسلامی می‌دانم و شما را چون برادری که آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن هستید و از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جداً جانب‌داری می‌کنید، می‌دانم و در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی از جمله افراد نادری هستید که چون خورشید، روشنی می‌دهید» (خمینی، ۱۳۷۸: ۴۵۵). در این جدایی و بلکه تضاد همین بس که آیت‌الله خامنه‌ای به ولایت مطلقه فقیه در زمان غیبت قائل‌اند. لذا ایشان مدل مطلوب حکومت اسلامی را در قالب ولایت تعریف می‌کنند و مسئله ولایت و حکومت در اسلام را یک مسئله اساسی و مهم تلقی می‌نمایند (خامنه‌ای، ۱۳۶۹).

مفهوم ولایت در اندیشه مقام معظم رهبری که وجه مشترک سطح نبوی، ائمه و ولایت فقیه است مفهوم خاصی دارد و آن، کاربرد امامت عامه است. از نظر گاه رهبری انقلاب ولایت فقیه ادامه ولایت امامان و اصل ولایت به معنای حکومت الهی است. حکومتی که در آن اثری از خودپرستی، سلطنت و اقتدار خودخواهانه وجود ندارد، وی در این خصوص می‌فرماید: ولایت

فقیه متشکل از دو کلمه است: ولایت به مفهوم سرپرستی و اداره و فقیه به مفهوم دین‌شناس، پس ولایت فقیه یعنی اداره کردن و سرپرستی دین‌شناسان در جامعه است. مقام معظم رهبری ضمن تأکید بر اینکه ولایت فقیه نوع خاصی از حکومت است، معتقدند این نوع از حکومت از همه حکومت‌های دنیا متمایز است.

نتیجه‌گیری

اگر بخواهیم میان مجموع نظریه‌های آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله شمس‌الدین در باب مردم‌سالاری دینی به لحاظ منطقی مقایسه‌ای انجام دهیم، باید بگوییم که میان نظریه‌های این دو فرزانه، از نسبت‌های منطقی، نسبت عام و خاص من وجه برقرار است. نقطه اشتراک این دو بزرگوار در حاکمیت علی‌الإطلاق خداوند، رضایت مردم، قانون‌مداری و حق‌مداری و حاکمیت الهی و همچنین حضور انتخاباتی مردم در عرصه نظام سیاسی است. در همین راستا هر دو دانشمند مؤلفه‌های مزبور را جزء اصول بلامنازع مردم‌سالاری بر می‌شمردند. اما آنچه دیدگاه مرحوم شمس‌الدین را از نظر نظریه آیت‌الله خامنه‌ای درباره مردم‌سالاری دینی جدا می‌سازد، نظریه حکومت اسلامی در عصر غیبت است. چنانچه گذشت شمس‌الدین در عصر غیبت به نوعی دولت انتخابی اسلامی معتقد است از این‌رو حاکمیت فقها در رأس حکومت اسلامی را به کلی رد می‌کند به همین خاطر نظام ولایت فقیه را در زمان غیبت امام مردود می‌داند. از سوی دیگر آنچه نگاه آیت‌الله خامنه‌ای را از آیت‌الله شمس‌الدین متمایز می‌سازد، نظر ایشان در خصوص حاکمیت فقها در زمان غیبت و ولایت سیاسی آنهاست که در نگاه آیت‌الله شمس‌الدین چنین نگرشی مقبول نیست که البته باید توجه داشت، این تفاوت نگاه بیشتر ناشی تفاوت نگرش این دو اندیشمند در باب منبع مشروعیت است که قبلاً اشاره شده است.

منابع

الف) فارسی

- افتخاری، اصغر. (۱۳۸۵). مردم‌سالاری دینی. ارزش یا روش: مجموعه مقالات مردم‌سالاری دینی. ج ۱. به کوشش کاظم قاضی‌زاده. تهران: نشر عروج.
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۱). درس‌های دموکراسی برای همه. تهران: نگاه معاصر.
- تاجیک، محمدرضا. (۱۳۸۴). دین، دموکراسی و روشنفکری در ایران. تهران: نشر رامین.
- جهانبخش، فروغ. (۱۳۸۳). اسلام دموکراسی و نوگرایی دینی در ایران از بازرگان تا سروش. ترجمه جلیل پروین. تهران: نشر گام نو.
- خامنه‌ای، سیدعلی. <http://farsi.khamenei.ir>.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۶۹). عید غدیر، ۲۰/۴/۱۳۶۹.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۹). بیانات در دیدار با جوانان در مصلای بزرگ تهران، ۱/۲/۱۳۷۹.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۹). بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران_ ۲۷/۱۲/۱۳۷۹.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۸۲). بیانات در خطبه‌های نماز جمعه، ۲۴/۸/۱۳۸۲.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۹۰). بیانات در دیدار اعضای ستاد بزرگداشت ۹ دی، ۲۱/۹/۹۰.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۸۴). بیانات در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری، ۱۲/۵/۱۳۸۴.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۹). دیدار کارگزاران نظام با رهبر انقلاب، ۱۲/۹/۱۳۷۹.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۹). بیانات در دیدار کارگزاران نظام، ۱۲/۹/۱۳۷۹.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۹). بیانات در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیرکبیر، ۹/۱۲/۱۳۷۹.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۹). بیانات در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، ۱۹/۴/۱۳۷۹.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۲). بیانات در دیدار کارگزاران نظام، ۱۹/۳/۱۳۷۲.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۸۸). بیانات در دیدار رئیس و مسئولان قوه قضائیه، ۴/۷/۱۳۸۸.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۹). بیانات در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، ۱۹/۴/۱۳۷۹.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۸۷). بیانات در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه‌های شیراز، ۱۴/۲/۱۳۸۷.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۸۷). بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم، ۱۱/۱۲/۱۳۸۷.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۹). نماز جمعه تهران، ۲۳/۲/۱۳۷۹.

- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۹). سخنرانی در تفرش، ۱۳۷۹/۸/۲۸.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۹). بیانات در دیدار کارگزاران نظام، ۱۳۷۹/۹/۱۲.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۹). سخنرانی رهبر انقلاب در جمع پرشور و صمیمی مردم مشکین شهر، ۱۳۷۹/۵/۵.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۷۹). دیدار با کارگزاران نظام، ۱۳۷۹/۲/۲۳.
- خرمشاد، محمدباقر. (۱۳۸۵). مردم‌سالاری دینی جلد ۳ و ۱. تهران: دفتر نشر معارف.
- خمینی، روح‌الله. (۱۳۷۸). صحیفه نور، جلد ۲۰. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- دلشادتهرانی، مصطفی. (۱۳۸۷). دولت آفتاب: اندیشه‌ی سیاسی و سیره‌ی حکومتی علی علیه‌السلام. تهران: نشر: دریا
- رحمان ستایش، محمد کاظم. (۱۳۸۵). مردم‌سالاری دینی از دیدگاه محقق نائینی قاضی‌زاده کاظم (۱۳۸۵) مردم‌سالاری دینی جلد اول. تهران: نشر عروج
- سبحانی، جعفر. (۱۳۷۰). مبانی حکومت اسلامی. قم: انتشارات مؤسسه‌ی علمی و فرهنگی سیدالشهدا علیه‌السلام
- سروش، عبدالکریم. (۱۳۷۰). قبض و بسط تئوریک شریعت. تهران: صراط.
- شمس‌الدین محمد مهدی. (۱۳۷۵). نظام حکومت و مدیریت در اسلام. ترجمه آیت‌الله زاده شیرازی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- علیخانی، علی‌اکبر همکاران. (۱۳۹۰). اندیشه سیاسی متفکران مسلمان. جلد هجدهم. تهران: پژوهشکده و مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم و تحقیقات و فناوری.
- عابدینی، احمد. (۱۳۸۵). دلایل نقلی مردم‌سالاری دینی: مجموعه مقالات مردم‌سالاری دینی. ج ۱. به کوشش کاظم قاضی‌زاده. تهران: نشر عروج.
- قاضی‌زاده، کاظم. (۱۳۸۵). مردم‌سالاری دینی، تهران: نشر عروج.
- کاشی، محمدجواد غلامرضا. (۱۳۸۵). نظم و روند تحول گفتار دموکراسی در ایران. تهران: نشر گام نو.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۵). مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کمالی اردکانی، علی‌اکبر. (۱۳۸۳). دولت انتخابی اسلامی و مردم‌سالاری بررسی آراء شیخ محمد مهدی شمس‌الدین و مهدی حائری یزدی. تهران: انتشارات کویر.
- کوهن، کارل. (۱۹۷۳). دموکراسی. ترجمه فریبرز مجیدی. تهران: انتشارات خوارزمی.

- لوین، اندرو. (١٣٨٠). طرح و نقد نظریه لیبرال دموکراسی. ترجمه سعید زیباکلام. تهران: سمت.
- مجتهد شبستری، محمد. (١٣٧٥). هرمنوتیک، کتاب و سنت. تهران: نشر طرح نو.
- محمدی ری شهری، محمد. (١٣٧٤). رهبری در اسلام. تهران: انتشارات دارالحدیث.
- مصباح یزدی، محمد تقی. (١٣٨٨). نظریه سیاسی اسلام ٢. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- مصباح یزدی، محمد تقی. (١٣٩٠). پرسش‌ها و پاسخ‌ها «١-٥». قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- میراحمدی، منصور. (١٣٨٧). اسلام و دموکراسی. تهران: نشر نی.

ب) عربی

- أبو فارس، محمد عبدالقادر. (١٩٨٤). النظام السياسي في الإسلام. الأردن: دارالفرقان.
- بن عبدالعزيز، عمر. (١٩٩٧). الفكر السياسي للإمام جعفر الصادق «عليه السلام». بيروت: دارالمحجة البيضاء ودارالرسول الأكرم.
- الحائري، كاظم. (١٩٧٩). أساس الحكومة الإسلامية. الدار الإسلامية.
- حسن، حسين الحاج. (١٩٨٧). النظم الإسلامية. بيروت: من؛ المؤسسة الجامعية للدراسات والنشر والتوزيع.
- شرف، محمد جلال أبو الفتوح و محمد علي عبدالمعطي. (١٩٩٠). الفكر السياسي في الإسلام شخصيات و مناهب. اسكندرية: دارالمعرفة الجامعية.
- شرف، محمد جلال. (١٩٩٠). نشأة الفكر السياسي و تطوره في الإسلام. بيروت: دارالنهضة العربية.
- شمس الدين، محمد مهدي. (١٩٦٦). حقوق الزوجية و يلية حتى العمل للمرأة. بيروت: مؤسسة المنار.
- شمس الدين محمد مهدي. (١٩٩٥). أهلية المرأة لتوكلي السلطة. بيروت: مؤسسة المنار.
- شنشل، فلاح حسن. (٢٠١١). نظام الحكم و الإدارة في الإسلام؛ عهد علي بن أبي طالب عليه السلام لمالك الأشرن نموذجاً. بيروت: دارالمحجة البيضاء.
- العدوي، محمد أحمد. (١٩٧٩). دعوة الرسل إلى الله تعالى. بيروت: دار المعرفة.
- عرموش، احمد راتب. (١٩٨٩). قيادة الرسول «ص» السياسية والعسكرية. بيروت: دار النفاس.

- فضل‌الله، محمدحسین. (۱۹۸۲). *خطوات علی طریق الإسلام*. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- القبانچی، صدرالدین. (۱۹۸۵). *المذهب السياسي فی الإسلام*. بیروت: دار الأضواء.
- قرآن کریم.
- القرشی، باقر شریف. (۱۹۸۲). *النظام السياسي فی الإسلام*. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- الصالح، صبحی. (۱۹۸۲). *النظم الإسلامیة نشأتها وتطورها*. بیروت: دارالعلم للملایین.
- الکریمی، حافظ أحمد عجاج. (۲۰۰۷). *الإدارة فی عصر الرسول «ص»*. القاهرة: دارالسلام.
- الهندی، احسان. (۱۹۸۹). *الإسلام والقانون الدولي*. دمشق: دارالطلاس.
- محمصانی، صبحی. (۱۹۸۲). *القانون العلاقات الدوليّة فی الإسلام*. بیروت: دارالعلم للملایین.